

# زمینه‌های جامعه‌شناختی نشر کتاب فلسفی در ایران

## مقدمه

وضعیت انتشار کتاب در یک حوزه علمی خاص، هم‌نشانی چگونگی و جهت‌گیری تقاضا در بازار کتاب است و هم حدود توانایی و سرعت واکنش بنگاه‌های تولید و نشر کتاب را بازتاب می‌کند. چرا که بازار کتاب مانند بازار هر کالای دیگر، حاصل تعامل میان مصرف‌کننده و تولیدکننده است و کالاهای تولید شده هم‌زمان وضعیت طرفین را بازتاب می‌کنند. البته بازار کتاب نیز مانند هر کالای دیگر، عاری از حضور مداخله‌جویانه دولت نیست. اراده دولت همواره از قواعدی بیرون از قاعده کلاسیک عرضه و تقاضا در بازار تبعیت می‌کند و آثاری خاص از خود به جای می‌گذارد.

آنچه گفته شد درخصوص کتب علوم انسانی و کتب فلسفی با ویژگی‌های خاصی مصداق پیدا می‌کند. عوامل اصلی اثر گذار بر حوزه نشر کتب علوم انسانی و فلسفی به شرح زیراند: تقاضای تولید شده توسط دانشگاه‌ها، نقش علایق خاص و شخصی، عوامل

زمینه‌ای (چالش‌های عام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فلسفی) و سیاست‌های رسمی و دولتی.

در این گزارش ضمن توصیفی از وضعیت نشر کتاب‌های فلسفی در سال ۱۳۷۷ در نظر داریم بر نقش عوامل زمینه‌ای در نشر کتب فلسفی در ایران تکیه کنیم. اما پیش از آن ضرورت دارد به طور مقدماتی به یک پرسش اساسی پاسخ دهیم: اصولاً چه نسبتی میان مسایل اجتماعی و فرهنگی و مباحث فلسفی می‌توان برقرار کرد و این نسبت چگونه برقرار می‌شود؟

برای تعیین نسبت میان مسایل اجتماعی و فرهنگی و مباحث فلسفی منطق‌های گوناگونی را می‌توان اختیار کرد. اگر نخواهیم چندان به جزئیات بحث وارد شویم، باید به اصلی‌ترین مناقشه در این حوزه اشاره کنیم. در تعیین نسبت میان فلسفه و مسایل اجتماعی و فرهنگی، یک سر

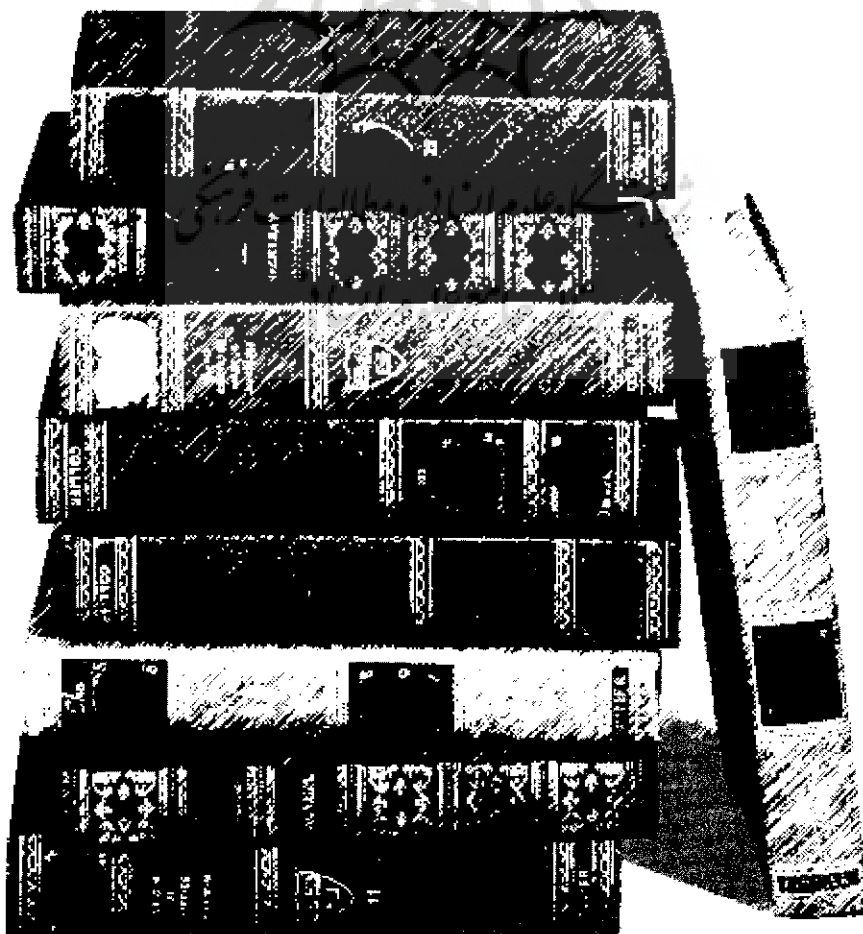
طیف را باید نزد جامعه‌شناسانی جست که فلسفه را حاصل مشخصه‌های اجتماعی و فرهنگی می‌دانند و سر دیگر طیف را نزد فیلسوفانی یافت که مشخصه‌های مادی و فیزیکی جامعه را صورت تحقق یافته فکر فلسفی به شمار می‌آورند.

مارکسیست‌های ارتدوکس از جمله روایت‌های آن سوی طیف‌اند که همه صور آگاهی و از آن جمله فلسفه را تعیین‌کننده صورت‌های اجتماعی و اقتصادی قلمداد می‌کنند. فیلسوفان ایده‌آلیست آلمان از مهم‌ترین روایتگران سوی دیگر طیف‌اند که همه صور حیات اجتماعی و انسانی را تعیین بیرونی صور مسلط آگاهی یا روح دوران به حساب می‌آورند. آن روایت همواره از وضعیت اجتماعی و اقتصادی و از وضعیت طبقات اجتماعی ابتدا می‌کند و دیگری از یک الگوی استعلایی ذهنی و عقلی.

در این مجال کوتاه امکان کاویدن این نحله‌های فکری را نداریم. اما در این میانه می‌توان الگویی اختیار کرد که از این سو و آن سوی طیف فاصله داشته باشد، بی‌آنکه لزوماً به حد وسط مصالحه‌جویانه‌ای روی آوریم. در این گفتار الگوی مطالعات فرهنگی را اختیار کرده‌ایم. از منظر مطالعات فرهنگی یا فرهنگ‌گرایان، ابتدا باید تفکیک جزئی میان صورت‌های آگاهی و وضعیت عینی و فیزیکی جامعه را کنار نهاد تا از آن اسباب دوگزینه‌ای استحاله‌ی یکی در دیگری رهایی یافت. از این منظر ما تنها با صورت‌هایی از آگاهی سر و کار نداریم بلکه با گفتمان‌ها سروکار داریم. گفتمان‌ها تنها صور ذهنی یا صور زبانی نیستند بلکه مجموعه سازوکارهای اجتماعی، مناسبات قدرت و ارتباطات اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرند. وقتی از یک گفتمان سخن می‌گوییم با شبکه‌ای از معانی که در مناسبات و روابط اجتماعی حیات دارند، سر و کار داریم. این رویکرد از این نظر که وجهی عینی و ابژکتیو و ملموس برای صورت‌های آگاهی قائل است به ماتریالیسم شباهت دارد. اما در

○ محمدجواد غلامرضا کاشی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران



نوع	مورد	تعداد	درصد	درصد تجمعی
کلیات	فلسفه عمومی	۱۹	۱۰	
	تاریخ فلسفه	۵	۲/۶	
	فلسفه یونان	۱	۰/۵	۱۳/۱
	فلسفه یونان	۱۶	۸/۴	
	کتاب کلاسیک فلسفه یونان	۲	۱/۱	
	قرون وسطی	۳	۱/۶	
	فلسفه عصر جدید انگلیسی	۱	۰/۵	
	فلسفه جدید فرانسوی	۳	۱/۶	
	فلسفه جدید آلمانی	۱۷	۸/۹	
	فلسفه کلاسیک آلمانی	۱۰	۵/۳	
فلسفه غرب	فلسفه جدید غیرمرتبط با سه حوزه فوق	۱	۰/۵	
	هرمنوتیک	۷	۳/۷	
	فلسفه زیبایی شناسی	۱	۰/۵	
	فلسفه پست مدرنیستی	۲	۱/۱	۳۳/۲
	فلسفه اسلامی	۴۸	۲۵/۳	
	فلسفه اسلامی کلاسیک	۱۲	۶/۳	۳۱/۶
	فلسفه شرق	۳	۱/۶	۱/۶
	آموزشی	۱۷	۸/۹	
	فلسفه دین	۴	۲/۱	
	فلسفه سیاسی	۱۰	۵/۳	
فلسفه شرق	منطق	۸	۴/۲	۲۰/۵
	جمع	۱۹۰	۱۰۰	۱۰۰

عین حال به ایده‌آلیسم شباهت دارد از این جهت که به صورت معانی و آگاهی، وجهی همه جا حاضر می‌بخشد. فی‌الواقع فرهنگ‌گرایان از تباین اثره و سوژه در می‌گذرند و به نحوی این دو رویکرد را در روایت خود ادغام می‌کند. به طوری که نمی‌توان از نسبت تعیین بخشی این یا آن سخن گفت. این رویکرد گرچه به آگاهی، وجهی همه جا حاضر می‌بخشد اما ضرورتاً برای آگاهی فلسفی اولییتی قابل نیست. البته تردیدی نیست که می‌توان برای هر صورتی از آگاهی از حیث درون منطقی مراتبی قایل شد و جوهرهای فلسفی هر نظام آگاهی را شناخت و به آنها اولویت داد. اما صورت‌های بالفعل آگاهی که سامان بخش افکار عمومی و مباحث و گفتگوها هستند، ضرورتاً بر نهادهای فلسفی خود متکی نیستند. ممکن است یک صورت خاص از آگاهی در دوره‌ای با جلوه فلسفی نمایان شود اما در دوره دیگر همان صورت آگاهی با جلوه سیاسی یا با جلوه ادبی و هنری. به عبارت دیگر صوربالفعل آگاهی، وجوه مختلفی از حیث درون منطقی دارند که وجوه فلسفی یکی از آنهاست. اما به دلیل عام بودن اصول فلسفی، همواره جدی‌ترین وجه یک صورت خاص از آگاهی، وجه فلسفی آن نیست. ممکن است در دوره‌ای تبعات اجتماعی یا اقتصادی آن اصول بیشتر جدی و بنیادی تلقی شود. به همین ترتیب می‌توان استدلال کرد که لزوماً باب ورود به یک صورت خاص از آگاهی، اصول فلسفی آن نیست. افکار عمومی مانند کلاس و درس و مدرسه نیست که از اصول بنیادی و فلسفی صورتی از آگاهی ابتدا کند و نگاه تبعات آن را پی بگیرد. در اغلب موارد عکس این روند اتفاق می‌افتد. صورتی از آگاهی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شیوع پیدا می‌کند و ضرورت دفاع از آن آگاهی‌ها گروهی را ترغیب می‌کند تا بنیادهای فلسفی دست و پا کنند.

گاهی نقش فلسفه در صورتی از آگاهی چندان تقلیل پیدا می‌کند که صرفاً به وجهی پوشش‌دهنده شباهت می‌یابد. هنگامی که زبان‌های دیگر برای بیان خواسته‌های اجتماعی و سیاسی با ممانعت‌ها و مشکلاتی مواجه می‌شود، زبان فلسفه به میدان می‌آید تا امکان طرح پوشیده آن مباحث در حوزه‌های عمومی امکان‌پذیر گردد. به این ترتیب ما با وضعیتی مواجه می‌گردیم که همه از وجود و عین و ذهن و معرفت و... سخن می‌گویند، اما این واژگان همه به واسطه دلالات ضمنی‌اش مطلوبیت پیدا کرده است. بنابراین مراد این فیلسوفان بی آن دلالات شناخته شدنی نیست.

متقابلاً گاهی فلسفه چندان حایز اهمیت قلمداد

می‌شود که تحول و اصلاح در هر امری به تبیین‌های فلسفی روشنگرانه احاله می‌شود. طرح هر سخنی که عاری از روح فلسفی باشد، کم عمق و سطحی قلمداد می‌شود. در این دوران، منطق، صدق فلسفی کلام، عدم تناقض نتایج حاصله با اصول و... جداً پی گرفته می‌شود. سخن، بیشتر از عمل، و استواری کلام، بیشتر از صداقت متکلم، مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. سرانجام آنکه گاهی کلام منتشر در فضای اجتماعی و سیاسی کاملاً ضد فلسفی است و ستیز با فلسفه را شعار خود قرار داده است. در چنین شرایطی نه تنها کلام فلسفی در سخن عمومی غایب است، بلکه هر نوع حساسیت فیلسوفانه تخطئه و منکوب می‌شود. گاهی عقل فلسفی منکوب می‌شود تا راه برای عاطفه و عشق و ایمان گشوده شد. گاهی منکوب می‌شود تا راه بر عقلانیت حسابگر عدداندیش و علم و تخصص و کارآمدی هموار شود. و گاهی منکوب می‌شود چون مانع عمل و اقدام و جانفشانی در عرصه سیاسی دانسته می‌شود و هر نوع کلامی که بوی فلسفه داشته باشد، سازشکارانه و تخدیری دانسته می‌شود.

البته یک فیلسوف در هر صورتی از صور فوق می‌تواند طرح تدقیق شده‌ای از صورت مسلط آگاهی عرضه کند و نشان دهد که چگونه هر صورت آگاهی بر بنیادی فلسفی اتکا دارد. اما در تعیین نسبت میان فلسفه و وضعیت اجتماعی نمی‌توان به دقت از اولویت بنیادهای فلسفی سخن گفت. شرایط اجتماعی و صورت آگاهی در هم تافتة و پیچیده‌اند و ارتباط فلسفه و وضعیت اجتماعی تابع قواعدی عام نیست.

### گزارش توصیفی

در یک دیدگاه کلی، کتب فلسفی چاپ شده در سال ۱۳۷۷ را در هشت گروه اصلی می‌توان جای داد: ۱. کلیات که به موضوعات عام فلسفی نظر دارد و یا روایت‌گر تاریخ فلسفه است.

۲. فلسفه غرب که از فلسفه یونان تا فلسفه پست مدرنیستی را شامل می‌شود.
۳. فلسفه اسلامی.
۴. فلسفه شرق.
۵. منطق.
۶. فلسفه دین.
۷. فلسفه سیاسی.

۸. مجموعه کتبی که جنبه آموزشی دارند و عموماً برای دانش‌آموزان داوطلب شرکت در آزمون‌های دانشگاهی تهیه و تنظیم شده‌اند. فراوانی هریک از این حوزه‌ها و زیربخش‌های آن، ترسیم‌کننده تصویری از چاپ کتاب‌های فلسفی در سال ۱۳۷۷ است: ملاحظه می‌شود که کتاب‌های مربوط به فلسفه غرب با اختصاص ۳۳/۲ درصد (۶۳ کتاب) از کل کتاب‌های فلسفی انتشار یافته، بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. پس از آن فلسفه اسلامی قرار دارد که ۳۱/۶ درصد از کل کتاب‌های فلسفی را به خود اختصاص داده است.

نکته جالب توجه آنکه در مجموعه کتب مربوط به فلسفه غرب، کتاب‌های مربوط به حوزه فلسفه آلمانی بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. از مجموع ۶۳ کتاب مربوط به فلسفه غرب ۲۷ کتاب به حوزه فلسفه آلمانی مربوط می‌شود. (۴۲/۸ درصد) اگر کتاب‌های مربوط به حوزه مباحث هرمنوتیکی را نیز به حوزه فلسفی آلمان راجع بدانیم تعداد کتاب‌های مربوط به حوزه آلمان به ۳۴ کتاب خواهد رسید (۵۳/۹ درصد کل کتاب‌های فلسفه غرب). بعد از فلسفه آلمانی، فلسفه یونان قرار دارد که ۹/۵ درصد از کل کتاب‌های مربوط به فلسفه غرب را به خود اختصاص داده است. نکته جالب توجه دیگر در جدول فوق، تعداد کتاب‌های کلاسیک فلسفی است. چنانکه جدول فوق نشان می‌دهد، در مجموع ۲۴ کتاب کلاسیک فلسفی

جدول شماره ۲

نوع	مورد	تعداد	درصد	درصد تجمعی
کلیات	فلسفه عمومی	۱۳	۱۰/۲	
	تاریخ فلسفه	۳	۲/۴	
	فرهنگ فلسفه	۱	۰/۸	۱۳/۴
	فلسفه یونان	۱۶	۱۲/۶	
	کتاب کلاسیک فلسفه یونان	۲	۱/۶	
	قرون وسطی	۳	۲/۴	
	فلسفه جدید فرانسوی	۳	۲/۴	
	فلسفه جدید آلمانی	۱۲	۹/۴	
	فلسفه کلاسیک آلمانی	۶	۴/۷	
	هرمنوتیک	۶	۴/۷	
فلسفه اسلامی	فلسفه زیبایی‌شناسی	۱	۰/۸	۴۰/۲
	فلسفه پست مدرنیستی	۲	۱/۶	
	فلسفه اسلامی	۲۲	۱۷/۳	
	فلسفه اسلامی کلاسیک	۸	۶/۳	۲۳/۶
فلسفه شرق	فلسفه شرق	۲	۱/۶	۱/۶
	آموزشی	۱۲	۹/۴	
	فلسفه دین	۴	۳/۱	
سایر	فلسفه سیاسی	۵	۳/۹	
	منطق	۵	۳/۹	۲۰/۳
	جمع	۱۲۷	۱۰۰	

### تاریخچه‌ای از جریان مباحث فلسفی پس از

#### انقلاب

از پیروزی انقلاب به این سو از سه گفتار می‌توان سخن گفت که در هر یک، فلسفه جایگاه و مضمونی ویژه دارد:

۱. سال‌های اولیه پیروزی انقلاب
۲. دهه شصت، سال‌های جنگ تحمیلی و دوران سازندگی
۳. دهه هفتاد و علایم ظهوری گفتاری تازه

#### ۱. سال‌های اولیه پیروزی انقلاب

سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، سال‌های منازعات ایدئولوژیک برای تثبیت حاکمیت مرکزی بود. در این سال‌ها، منازعات ایدئولوژیک دهه پنجاه که در محدوده خواص جریان داشت، به صحنه عمومی کشانده شد. در این دوره، کتاب‌های فلسفی با عناوین بسیار متنوع و با تیراژ انبوه منتشر می‌شدند. جوهر مباحث فلسفی، نفی و اثبات نوعی ماتریالیسم فلسفی با روایت روسی بود. از یک سو کتب متفاوتی با عناوینی نظیر «ماتریالیسم دیالکتیک» یا «فلسفه علمی» به تبیین فلسفه ماتریالیستی پرداختند و در مقابل، سیلی از کتاب‌های مربوط به فلسفه اسلامی منتشر می‌شدند که عمدتاً به تقدم شعور بر ماده، نظریه شناخت، اثبات وجود خداوند و... می‌پرداختند. کتاب‌های شهید مطهری و دکتر علی شریعتی در این میان موقعیتی محوری داشت. مباحث آنان از محدوده یک گروه و جریان سیاسی خاص فراتر می‌رفت و طیفی از نیروهای مذهبی را در بر می‌گرفت. مباحث فلسفی شهید مطهری با ماتریالیست‌ها و مارکسیست‌ها که قبل از انقلاب انجام شده بود در این سال‌ها بطور انبوه توزیع و مصرف می‌شدند. آثار شریعتی با اینکه کمتر لحن فلسفی داشت اما بنیادهای فلسفی بخشی از نیروهای مذهبی از او الهام می‌گرفت.

مباحث فلسفی در این دوره با حرارت و گرمی مباحث حاد ایدئولوژیک همراه بودند. رد و قبول اصول

کتاب، همه در سال ۱۳۷۷ و برای نخستین بار چاپ شده‌اند.

۲. سهم حوزه فلسفه آلمان در کتاب‌های چاپ اول در قیاس با سهم این حوزه در کل کتاب‌های منتشر شده در این سال بیشتر بوده است.

۳. سهم کتاب‌های تألیفی چاپ اول در حوزه فلسفه اسلامی، در قیاس با کل کتاب‌هایی که در این سال در این حوزه منتشر شده، کاهش چشم‌گیری یافته است.

#### تحلیلی بر داده‌ها:

داده‌های فوق از چند حیث حایز اهمیت و قابل تحلیل است:

۱. در مجموع به نظر می‌آید که تعداد کتاب‌های فلسفی چاپ شده در سال ۱۳۷۷، نسبت به جریان رشد یابنده چاپ کتاب‌های فلسفی در سال‌های گذشته روندی نزولی را نشان می‌دهد.
۲. در سال ۱۳۷۷ چاپ کتاب‌های تازه در حوزه فلسفه اسلامی در مقایسه با فلسفه غرب به نحوی چشم‌گیر کمتر بوده است.
۳. در حوزه فلسفه غرب بیشترین اتکا بر فلسفه حوزه آلمان بوده است.

چنانکه پیش از این یادآور شدیم، تحلیل وضعیت چاپ و نشر کتاب‌های فلسفی از چند نقطه نظر حایز اهمیت است. نخست از حیث نسبت مباحث فلسفی با اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی و دوم از نقطه نظر منطق و استدلالات درونی رشته فلسفه. به عبارت دیگر اولویت مجموعه‌ای از مباحث نسبت به مباحث دیگر در یک دوره و تغییر این نظام اولویت‌ها در دوره دیگر، یکبار از حیث نسبت این اولویت‌ها با مسایل اجتماعی و فرهنگی قابل بحث است و یک بار از حیث استدلالاتی که منطق مباحث فلسفی بر این نظام اولویت‌ها اعمال می‌کنند. در این گفتار صرفاً از حیث فضای اجتماعی و سیاسی به تحلیل تحولات نشر در حوزه فلسفه خواهیم پرداخت.

اعم از فلسفه غرب یا فلسفه اسلامی به بازار آمده‌اند که ۱۲/۷ درصد از کل کتاب‌های فلسفی را شامل می‌شود. از این تعداد اندکی بیش از ۵۰ درصد به فلسفه غرب و بقیه به فلسفه اسلامی اختصاص دارند.

جدول تقاطعی جدول فوق با جدول تألیف و یا ترجمه کتاب‌ها نشانگر آن است که:

۱. در مجموع، کتاب‌های تألیفی در حوزه فلسفه غرب بسیار کمتر از حد موردانتظار است: ۱۲ کتاب از ۶۳ کتاب مربوط به فلسفه غرب، تألیفی است. (۱۹ درصد)

۲. از مجموعه کتاب‌های تألیفی مربوط به فلسفه غرب، تألیفات در حوزه فلسفی آلمان بیش از سایر حوزه‌هاست. (۴ کتاب از ۱۲ کتاب). با اضافه کردن کتاب‌های مربوط به فلسفه‌های هرمنوتیکی این رقم به ۸ کتاب از ۱۲ کتاب می‌رسد. (۶۶/۶ درصد).

۳. در حوزه فلسفه اسلامی بیشترین فراوانی به تألیف اختصاص دارد.

۴. تألیف صرفاً دو کتاب در حوزه فلسفه سیاسی نیز از دیگر موارد قابل توجه در جدول فوق است.

ترکیب فوق‌الذکر از حیث نوع کتاب‌ها، در کتاب‌های چاپ اول به چه صورتی است؟ جدول شماره ۲ تصویری از کتاب‌های چاپ اول از حیث نوع آنها به دست می‌دهد.

مقایسه جدول فوق با جدول نظیر آن درخصوص کل کتاب‌ها نشانگر آن است که نه تنها کتب مربوط به فلسفه غرب در رده اول قرار دارند، بلکه فاصله این کتاب‌ها از کتاب‌های فلسفی مربوط به فلسفه اسلامی به نحو چشم‌گیری بیشتر است. در آن جدول کتاب‌های فلسفه غرب تنها ۱/۶ درصد از کتاب‌های فلسفه اسلامی بیشتر بودند، اما درخصوص کتاب‌های چاپ اول این فاصله به ۱۶/۶ درصد می‌رسد.

در جدول پیشین کتاب‌های حوزه فلسفه آلمان بیشترین فراوانی را به خود اختصاص می‌دادند، اما درخصوص کتاب‌های چاپ اول، سهم کتاب‌های حوزه فلسفه آلمان و فلسفه یونان با هم برابر است. (هریک ۳۲/۹ درصد از کتاب‌ها را به خود اختصاص داده‌اند). البته در صورتی که فلسفه‌های هرمنوتیکی را به حوزه فلسفی آلمان مربوط بدانیم در آن صورت سهم فلسفه آلمان به ۴۵/۲ درصد افزایش خواهد یافت.

کاهش چشم‌گیر کتاب‌های مربوط به فلسفه اسلامی نیز از نکات حایز اهمیت این جدول است. چنانکه ملاحظه می‌شود نیمی از کتاب‌های فلسفه اسلامی در زمره کتب تجدید چاپی بوده‌اند.

جدول تقاطعی داده‌های فوق با جدول تألیف و یا ترجمه کتاب‌ها حاکی از آن است که:

۱. کتب تألیفی در حوزه فلسفه غرب به جز یک

فلسفی به معنای رد و قبول روایت‌های گسترده‌ای بود که بر آن اصول استوار بودند و از تاریخ و جامعه گرفته تا نظام اخلاق فردی و جمعی را شامل می‌شد. به عبارت دیگر آنچه در میان همه نحله‌ها یک وجه مشترک محسوب می‌شد ارتباط ضروری و منطقی میان اصول فلسفی و سایر جنبه‌های ایدئولوژیک از اقتصاد و سیاست گرفته تا فرهنگ و اخلاق بود.

در این دوره، مباحث فلسفی ارتباطی صوری با فلسفه به معنای خاص آکادمیک آن داشت. عمیق شدن در مباحث فلسفی در این دوران به معنای درافتادن در ورطه حساسیت‌های زائد روشنفکرانه یا به قولی نشانه بروز خصلت‌های خرده بورژوازی بود. مباحث فلسفی در این دوره خط مرز میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی را ترسیم می‌کرد و اشتغال خاطر به این گونه مباحث آنجا بروز می‌نمود که نمایان ساختن این خط مرزها ضروری تشخیص داده می‌شد.

## ۲. دهه شصت، سال‌های جنگ تحمیلی و دوران

### سازندگی

دهه شصت، دهه به حاشیه رفتن مباحث فلسفی بود. اگرچه کتاب‌هایی نظیر کتاب‌های شهید مطهری از سوی ارگان‌های وابسته به دولت در تیراژ گسترده انتشار می‌یافت اما نظر به آنکه حریف مناظرات فکری از صحنه بیرون رفته بود، کتاب‌های مذکور نیز چندان باقبال مواجه نمی‌شد. اما چنان که خواهیم دید در این سال‌ها، چاپ و نشر کتاب‌های معدودی در حوزه مباحث فلسفی طلیعه تحولات بعدی گفتاری در این دوره بود. هرچه از اوایل دهه شصت فاصله می‌گیریم، بیشتر شاهد ظهور الگویی از گفتار هستیم که عمدتاً بر توسعه و نوسازی تکیه می‌کند. این گفتار بعدها توسط آقای هاشمی رفسنجانی به گفتار بخشی از نخبگان سیاسی حاکم نیز بدل گردید. اما این گفتار بعدی فلسفی نیز داشت و اتفاقاً یکی از تفاوت‌های روایت نخبگان سیاسی از این گفتار و روایت روشنفکران، انکای روایت اخیر به یک بعد فلسفی بود. بحث توسعه و نوسازی دلالت بر نوعی ساماندهی عقلانی جامعه داشت و علم، ضابطه این عقلانیت محسوب می‌شد. همراه با این بحث، ساماندهی به باورهای دینی با اتکا به قواعد عقل سلیم نیز به تدریج در محافل روشنفکری و آنگاه در مطبوعات و صحنه عمومی به سخن روز بدل شد و به نحو فزاینده‌ای شاهد انتشار کتاب‌هایی درحوزه فلسفه دین، فلسفه علم، پوزیتیویسم منطقی، فلسفه علوم اجتماعی و... بودیم.

این گفتار عمدتاً بر فلسفه انگلیسی تکیه داشت. فلسفه انگلیسی، حداقل با روایتی که در ایران دهه شصت شایع می‌شد، بیشتر به صدق و کذب گزاره‌ها و از آن

جمله گزاره‌های دینی اشتغال خاطر داشت و با همین معیار منطقی، بسیاری از مباحث حوزه فلسفه را تصریحاً یا تلویحاً از دایره بحث بیرون می‌گذاشت. وجه مشخص این رویکرد فلسفی اعتبار درجه اول بخشیدن به علم بود.

برخلاف دوره نخست، این رویکرد فلسفی هویت خاص گروه‌های سیاسی را بر خود حمل نمی‌کرد. گفتار فلسفی مزبور از یک سو، بخشی از نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی را مجذوب خود نمود و از سوی دیگر در بخش‌های متنوعی از اقشار روشنفکری اعم از دینی و غیردینی رسوخ یافت. از پیامدهای نشر و بسط این نحله فکری، اعتبارزدایی از بحث‌های شایع در دوره اول بود. با باورهایی که فلسفه انگلیسی می‌پراکند، اغلب مباحث طرفین منازعه در دوره نخست ضرورتاً ابطال نمی‌شد، اما فاقد اعتبار و به قول کارل پوپر، سرد می‌شد و حرارت خود را از دست می‌داد. دیگر کمتر منازعه‌ای برای نفی و اثبات وجود خدا در می‌گرفت.

تقدم شعور بر ماده یا به عکس، کمتر اشتغال خاطر برمی‌انگیخت.

فلسفه انگلیسی، محل دعوا را از مضامین کلام به خود کلام انتقال داده بود. به عوض مناقشه بر سر این حکم یا آن حکم فلسفی، مناقشه بر سر معیار صدق حکم فلسفی در می‌گرفت و چه بسا طرفین دعوا در مقابل این مناقشه میدان را خالی می‌کردند و هیچ یک امتیازی به کف نمی‌آوردند. این الگوی سخن فلسفی به شیوه آموزگار بزرگ خود - کانت البته با روایت انگلیسی - جایی برای الهیات باقی نمی‌گذاشت و اساساً ساخته و پرداخته شده بود تا دین را با تکیه بر جوهر ایمانی استوار و برقرار کند. به همین جهت فلسفه اسلامی را تلویحاً از دایره بحث بیرون می‌نهاد و به جای آن بر عرفان اسلامی تکیه می‌کرد. اما به همان قوت، این رویکرد فلسفی بخش مهمی از فلسفه یونانی و آلمانی را نیز از دایره بحث خود بیرون می‌نهاد. این نحله‌های فلسفی به ابهام گویی و غموض بیهوده بخشیدن به کلام متهم بودند.

منازعات اصلی این دوره اتفاقاً بر اساس همین دو الگوی بیرون نهاده شده قابل تعریف است. از یک سو حاملان این رویکرد فلسفی با داعیه داران فلسفه الهیات و کلام دینی به بحث و منازعه می‌پرداختند و از سوی دیگر بحث و مناقشه گرمی میان این رویکرد انگلیسی مزاج با داعیه‌داران فلسفه آلمانی شایع گردید و به تدریج این دعوای فلسفی رنگ و بوی سیاسی هم به خود گرفت. مدافعان فلسفه، کلام و الهیات دینی، به تئوری پردازی برای استبداد دینی، متهم شدند و روایت‌گران فلسفه‌های آلمانی به تئوری پردازان فاشیسم.

خارج شدن این مباحث از حلقه‌های کوچک محافل روشنفکری و ورود آنها به عرصه عمومی در دهه شصت اتفاق نیفتاد. عمدتاً سال‌های اولیه دهه هفتاد صحنه مناقشات تند طرفین این بحث‌ها بود.

اما طلیعه آنچه در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد رخ می‌نمود، همه در همان سال‌های اولیه دهه شصت قابل مشاهده است. از سال ۱۳۶۲ به این سو با چاپ مجموعه کتبی مواجه هستیم که زمینه‌ساز آن مناقشات فکری گرم بود. برخی از عناوین این کتاب‌ها عبارتند از:

۱. ردلف کارناب، مقدمه‌ای بر فلسفه علم، ترجمه یوسف عقیقی، نشر نیلوفر، تهران ۱۳۶۳.
۲. جان لاری، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲.
۳. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲.
۴. بهاء‌الدین خرمشاهی، پوزیتیویسم منطقی، مرکز

مارکسیست‌های آرژانتین  
همه صور آگاهی و از آن جمله فلسفه را  
تعیین‌کننده صورت‌های اجتماعی و اقتصادی  
قلمداد می‌کنند و در مقابل  
ایده‌الهیست‌های آلمان، همه صور حیات  
اجتماعی و انسانی را تعیین‌کننده  
صور مسلط آگاهی یا روح دوران  
به حساب می‌آورند

از نظر فرهنگ‌گرایان باید تفکیک جزئی  
میان صورت‌های آگاهی و وضعیت عینی و  
فیزیکی جامعه را کنار نهاد

گفتمان‌ها، تنها صور ذهنی یا صور زبانی  
نیستند بلکه مجموعه  
سازوکارهای اجتماعی، مناسبات قدرت  
و ارتباطات اجتماعی را نیز  
در برمی‌گیرند



### ۳. دهه هفتاد و علائم ظهوری گفتاری تازه

گفتیم که موج دهه شصت و رواج فلسفه انگلیسی، هم روایت‌های شایع از فلسفه و کلام اسلامی و هم روایت‌های ایدئولوژیک چپ دینی و هم روایت‌های چپ مارکسیستی را مورد حمله قرار می‌داد و بیشتر بازکننده میدان برای نوعی لائسیسم بود. اما از میان همه این گروه‌ها که مورد حمله قرار گرفته بودند، چپ‌گرایان مارکسیست بیش از همه قادر به بازسازی خود شدند. عامل این توفیق نیز به موج تازه پست‌مدرنیسم مربوط می‌شود. چپ‌گرایان با بهره‌گیری از آموزه‌های پست‌مدرنیستی حصار مقاومتی در برابر موج تهاجمی فلسفه انگلیسی استوار کردند.

پست‌مدرنیسم در غرب عنوان یک خانواده پرجمعیت است. جریان‌های مختلفی در حوزه فلسفه، علوم اجتماعی، دین، ادبیات، معماری، جنبش‌های اجتماعی و... رخ نموده است که اصطلاحاً پست‌مدرن خوانده می‌شوند. این جریان‌ها هریک مظهری از مظاهر عصر مدرن را به پرسش گرفته‌اند. برخی بر این باورند که دوره مدرن برای همیشه خاتمه یافته است و آنها مظهر دوره‌ای تازه هستند. اما بعضی تا این حد ادعای گزاف ندارند و بر این باورند که آنها نقد دوران مدرن هستند که در زمان حیات مدرنیسم رخ نموده‌اند. آنها بر این باورند که اصول باورهای مدرن را به پرسش گرفته‌اند. عقلانیت، ادعای صدق فراتاریخی و فرافرهنگی، عین، تمایز میان ذهن و عین، همه باورها و اصولی هستند که مدرنیسم بر آن استوار است و پست‌مدرن‌ها راه خود را با نقد آنها آغاز می‌کنند. پست‌مدرن‌ها در صدد نقد صدق و حقیقت درون باشند و از این حیث، نقش خواننده را به اوج خود می‌رسانند. وضعیت خاص مسایل ایران سبب شد که در وهله نخست، پست‌مدرنیست‌های ایرانی به خلاف اروپا، در مقابل فلسفه انگلیسی ظاهر نشوند بلکه در هدف با فلسفه انگلیسی همسو جلوه کنند. فلسفه انگلیسی از این حیث در ایران شهرت و مقبولیت یافته بود که تقدس‌زدایی از معرفت دینی و تک معنایی خواندن کتاب مقدس و دیانت را هدف خود قرار داده بود. پست‌مدرن‌ها نیز این هدف را تعقیب می‌کردند اما البته با مبانی رادیکال‌تر.

اما این همسویی البته دوام نخواهد آورد. آثار گسست در این همسویی نیز به تدریج نمایان می‌شود. یکی از نشانه‌های این گسست، همراهی آن‌بخش از نیروهای مذهبی که متهم به دفاع از سیستم بسته سیاسی‌اند، با مشی پست‌مدرن است. نقد مبانی فلسفه مدرن، در غرب نیز راهی برای بازگشت به دوره پیش‌مدرن و از آن جمله آموزه‌های دینی تفسیر و تاویل شد. در دوره مدرن روایت‌های

دینی البته بازآفرینی شدند، اما به هر روی حجیت علم، دین را در حد یک ابژه مورد پژوهش کاهش می‌داد. فلسفه دین نیز به رغم ادعای بازسازی روایتی عقلانی از دین با تکیه بر نگاه درجه دوم، نتوانست از تنزل دین به حد ابژه خودداری کند. اما نفی عقلانیت دوره مدرن، امکان دفاع از دین را به عنوان یک فضای معنایی ویژه و به خود متکی فراهم می‌ساخت. این نکته سبب شد که برخی از نیروهای مذهبی مورد هجوم توسط روایت انگلیسی، به بازسازی دعاوی خود ظل آموزه‌های پست‌مدرن بپردازند.

نشانه دیگر گسست، تقویت موضع داعیه‌داران فلسفه آلمانی بود. پست‌مدرنیسم رویکردی بود که تبار خود را در آلمان و نیچه جستجو می‌کرد و به هایدگر بسیار متکی بود. بنابراین مشی پست‌مدرن به معنای تقویت موضع داعیه‌داران فلسفه آلمانی بود و تقویت این گروه به معنای گسست در پیوند جنبش ایرانی پست‌مدرن با فلسفه انگلیسی بود.

رشد و تقویت فلسفه‌های هرمنوتیکی یکی دیگر از پیامدهای اوج‌گیری خانواده جنبش پست‌مدرن در ایران بود که از نقاط گسست با فلسفه انگلیسی

**هنگامی که زبان‌های دیگر  
برای بیان خواست‌های اجتماعی و سیاسی  
با ممانعت‌ها و مشکلاتی مواجه می‌شود  
زبان فلسفه به میدان می‌آید تا امکان  
طرح پوشیده آن مباحث در  
حوزه‌های عمومی، امکان‌پذیر گردد**

**جوهر مباحث فلسفی در سال‌های  
اولیه پیروزی انقلاب، نفی و اثبات  
نوعی ماتریالیسم فلسفی  
یا روایت روسی بود**

**فلسفه انگلیسی، حداقل با روایتی که  
در ایران دهه شصت، شایع می‌شد  
بیشتر به صدق و کذب گزاره‌ها و  
از آن جمله گزاره‌های دینی اشتغال خاطر  
داشت و با همین معیار منطقی  
بسیاری از مباحث حوزه فلسفه را  
تصریحاً یا تلویحاً از دایره بحث  
بیرون می‌گذاشت**

محسوب می‌شود. رویکردهای فلسفی هرمنوتیکی که گادامر و ریکور از سرآمدان آن به شمار می‌روند، خود را پست‌مدرن نمی‌خوانند اما در ایران علاقه به این قبیل متفکران با رشد جنبش پست‌مدرن همراه بود. هرمنوتیک مدرن ریشه در آن علایق آلمانی داشت که از تقلیل مفاهیم انسانی به حد ابژه آگاهی فاصله می‌گرفت و مخالف طراحی اصول کلی و عام برای متن و دست آوردهای فرهنگی بشر بود.

رشد خانواده پست‌مدرنیسم در ایران طلیعه دوره تازه‌ای از حیث گفتار مسلط است. پیش‌بینی در این زمینه البته بسیار دشوار است زیرا چنان که پیش از این یادآور شدیم، گفتارهای اجتماعی و سیاسی نتایج گریزناپذیر مقدمات فلسفی خود نیستند. اما در عین حال این رویکرد نو حداقل از این ویژگی برخوردار است که اولاً مجال بیشتری برای تکرار اجتماعی فراهم آورد بی‌آنکه این تکرارگری به نفی هویت و احساس بی‌خوشتنی جمعی منجر شود. رویکردهای پست‌مدرن با نقد اروپا محوری، امکان رجوع به خویشتن فرهنگی را نیز فراهم می‌آورند. با این مقدمات تفسیر سه محور فوق امکان‌پذیر می‌گردد.

۱. کاهش چاپ و ترجمه کتاب‌های مربوط به فلسفه اسلامی اولاً نشانگر چرخش محور گفتارها از فلسفه اسلامی است و کانون منازعات فکری بیش از پیش از آن فاصله می‌گیرد. متولیان فلسفه اسلامی متأسفانه کمتر از سایر طرف‌های منازعه قادر شده‌اند تا سطح آموزه‌های خود را همراه با تحول در ساخت گفتارها بازسازی کنند.

۲. افزایش کتاب‌های مربوط به فلسفه آلمانی و هرمنوتیک و تقلیل چشمگیر چاپ کتاب در حوزه فلسفه انگلیسی نیز نشان از بروز و ظهور همان دوره تازه‌ای دارد که طلیعه گفتاری تازه است.

اما مقدمات مذکور، توضیح‌دهنده محور نخست نیست و آن کاهش چشمگیر چاپ و نشر کتاب‌های فلسفی است. به نظر می‌رسد که با تحولات جاری از نیمه دوم دهه هفتاد به اینسو و اوج‌گیری منازعات سیاسی، از جدیت بعد فلسفی گفتارها حداقل برای مدت زمان معینی کاسته شده است. البته گفتارهای اجتماعی و سیاسی این دوره فاقد بعد فلسفی نیست. جنبش دوم خرداد ظاهرکننده موجی از گفتارهای اجتماعی و سیاسی بود که بر همان جوهر فلسفی دهه شصت و هفتاد - فلسفه انگلیسی - استوار است. به نظر می‌آید که آن جوهر فلسفی اینک فرزندان پرسروصدایی را به عرصه عمومی روانه کرده است. و به نظر می‌رسد که تنها با آشکار شدن آثار محتمل گسست و زوال در این جنبش، ظهور گفتار تازه‌ای را که از آن سخن گفتیم شاهد خواهیم بود.